



۲۰۱۹/۰۱/۲۰

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت چیست؟

هر گاه کلمه "ملت" را با کلمه "ناسیون" (Nation) هم معنی و هم مفهوم بپذیریم، اصطلاحی است که با تعاریف متعدد، از روی "تجربی" و بر طبق مشاهدات در تابعیت زمان و مکان نیز یاد شده است. منشاء و مبداء این کلمه، با کلمه "ناتیو" یا "ناسیو" ("natio")، یعنی "تولد یافت"، مرتبط است. "تولد" انسان، با مفهوم "ناسیو" (Nascio) از یک "جوره" ("گتونگ" ("Gattung")، که جنس "مذکر" و جنس "مؤنث" می نامند، ممکن است. تعاریفی که در دوره های مختلف از یک اجتماع معین صورت گرفته است، با گذشت زمان، به نسبت تحولات اجتماعی، دستخوش تغییرات مشهود و محسوس گردیده است.

اجتماعات از روی تعاریف و مشخصات قبلاً تعیین شده، ساخته نشده اند، بلکه بر عکس می تواند از اجتماعات تشکیل یافته، مطابق تعیین هدف معین و با در نظر داشت مشخصات موجود و قابل تشخیص آن جامعه، تعریف معین اگر لازم باشد، مطابق نیازمندی صورت گیرد. عملاً در برخی از مراحل و هم چنان، در جوامع مختلف، صورت گرفته است. وقتی اگر بطور نمونه از مفهوم "هویت" شخص حرف می زنیم، باید بدانیم که تحت مفهوم "هویت" چه قیمت و ارزش قابل فهم و محسوس را می خواهیم، تا در باره شخص افاده نمائیم. باید فراموش ننمائیم، که تمام انسان ها، دارای "کرامت" مساوی اند. اگر "سیاه" بدنیا آمد اند و اگر "سفید" و یا "زرد" و غیره و هم چنان، در کرامت انسان ها، فرقی وجود ندارد، اگر انسان "معلول" بدنیا آمده است و یا "سالم" و هم فرقی دیده نمی شود که با چه "قد" و اندام نمو کرده و دارای چه چهره و سیماست. با هر گونه دستبندی های انسانی باید از غلطیدن به "گودال" "راسیزم"، اجتماع مانرا به امان نگهداشته شود. از همه اولتر، باید روشن باشد، که آیا به انسان منفرد، بمثابه یک موجود زنده "آزاد" می نگریم و یا نه؟ آیا برایش حق می دهیم، که درین زمان محدود زندگی، زندگی اش را طوری به پیش ببرد، که خود می خواهد و هم مطابق توانائی خود در هر نوع شرایط، اختیار داشته باشد که خود چگونه می تواند و می خواهد به پیش ببرد، بدون اینکه به فرد دیگری ضرر برساند؟ چنین حالت آرزو، در حیات "اجتماعی - سیاسی"، شکل دیگری را بخود می گیرد، که از تفصیل درینجا خودداری می شود. حال صرفنظ از اینکه این انسان "انفردی" در چه مرحله تاریخی و در چه نظم "سیاسی - اجتماعی" بسر می برد، و دارای چه نوع مشخصات است، و پس برای این فرد، چه "هویت" فردی تعریف شده می تواند؟ هر "هویت" می تواند بر بنای یک هدف تعریف گردد، که نمایانگر معلومات مشخص باشد و در چنین هویت، اولاً ممکن مشخصات "بیولوژیکی" هم مطرح شود، که از طبیعت و از بطن "مادر" با خود آورده است، اما این مشخصه هیچ معلوماتی در باره مثنی قبلی عمل او در اجتماع، شناسائی و مشخصه معینی را ارائه نمی تواند. پس درین مشخصات او خود هیچ "نقشی" ندارد. این چنین نسبت "نژادی" برای او نه "امتياز" است و نه هم "برتری" بر دیگران را با خود می آورد و نه هم کدام "عیب" است، که بر اساس آن، در اجتماع، موجب پرشش از او گردد. پس منشأ نژادی، از چه جهت در سیاست اجتماعی، باید نقش داشته باشد؟ اولین مشخصات که می تواند او را شناسائی کند و حتی او را از "برادر" و یا

"خواهرش در تفکیک نشان دهد" که از عین "جوره" متولد است، طوری که قبلاً ذکر شده است، عبارت از آن لحظه مشخص و یگانه لحظه واحد، یعنی تاریخ تولد اوست، که از بطن همان مادر خودش در یک محل مشخص بدنیا آمده است. چنین "هویت" در همین مرحله می تواند، مختصر و مفصل هم ارائه شود. حال همین انسان را اگر در یک خانواده، جمعیت ماحول چون اقارب و هم در ده و در شهر و بالاخره در یک "قوم"، قبیله و در یک تشکل دولتی در نظر می گیریم، باید دید که از اجتماع خودش چه آموخته است؟ آیا در جمله کسانی شامل است، که بر گنجینه های کلتوری و فرهنگی، در نتیجه کدام اختراع، یا کشف پدیده جدید، افزوده است؟ اگر چنین اختراع و یا کشف داشته و یا نداشته باشد، آنچه بلا تغییر می ماند، "گرامت" اوست. اگر مخترع در اجتماع صاحب شهرت و معرفت می گردد، معنی آنرا ندارد که شخص "غیر مخترع" محکوم به جزا و توهین و بی عزتی شود. باید همیشه به این اصل توجه شود که انسان، در چه محیط "کلتوری" و "سیاسی" بسر می برد. در نتیجه تکرار اعمال و به شنیدن همه افسانه ها، چه چیز برایش عادت شده است. تا چه حد خود آزادانه، معتقد بکدام "دین" و "مذهب" شده است. با افراد معتقد به مذاهب و ادیان دیگر، دارای چه اصول و روش برخورد است، و غیره و غیره... چه زبان را از مادر آموخته است. آیا از مادر یک زبان آموخته است و یا ممکن چندین زبان را همزمان آموخته است؟ هم چنان باید پرسیده شود، که در قدم اول، در آن محیط زیست او، چه شرایط زندگی اجتماعی سیاسی، حکمفرماست. آیا سیستم سیاسی - اجتماعی در قلمرو معین برای شناخت اتباع آن، کدام "مشخصه" و یا "مشخصاتی" را تعریف نموده است، که برای همه مساوی، و هم با شرط درج در قانون، در نظر گرفته شده باشد؟

"هویت ملی" معنی و مفهومی نیست که در مورد "ضرورت" و یا "عدم ضرورت" آن برای انسان و یا جمعی از انسان ها، حرف زده شده بتواند. وقتی یک "ملت" حضور خود را ثابت می سازد، بعد نوعی از "هویت" هم می تواند، طرح شود. از نگاه "سایکالوژی" بر طبق ارزش ها و خصوصیات هم قابل تعریف باشد، که هر انسان بطور "انفرادی" در باطن خود، در پیوند با "اجتماع کلتوری" که در آن زندگی می کند، داشته می تواند، اما همه ارزش ها، مربوط به بخش "هویت ملی" بوده نمی تواند، "هویت نژادی" و "کلتوری" را، نباید با "هویت ملی" اشتباه کرد، که شامل حقوق و مکلفیت هایی است، که در قانون یک "دولت ملی"، تعریف می گردد. هویت ملی آنچه است، که شامل حقوق و مکلفیت "هر فرد" یک تبعه دولت است. اتباع یک کشور می تواند، منسوب بیک اجتماع یک "دولت" واحد باشد، اما حتمی نیست که همه اعضای اجتماع، دارای یک ریشه واحد "نژادی" هم باشند...

قبل ازین که در مورد "هویت ملی" یک فرد حرف می زنیم، باید بدانیم که این "فرد" در چه اجتماعی بسر می برد. آیا آن اجتماع و یا اجتماعات احتمالاً متحول در یک "قلمرو"، دولت حاکم خود آنها را تشکیل داده اند و یا نه؟ آیا، به آن اجتماع، اصطلاح "ملت" بکار برده اند و یا خیر؟ وقتی "مهر ملت" را حمل نکند، پس ضرورت به تشخیص "هویت ملی" از کجا منشاء می گیرد؟ پس این هم یک "تلاش اضافی" نخواهد بود؟ احساس در برابر "افتخارات ملی" که اصلاً تعریف نشده باشد، در ذهن انسان چگونه، ظهور می تواند؟ اگر کسی از روی احساس، بر کدام پدیده "افتخار" می کند، که مربوط به شخص اوست، چه کسی مانع این "افتخار" او شده می تواند؟ آخر این شخص مفتخر، از دیگران، چه انتظار دارد؟ این چنین "تصور" بر نظم سیاسی و مناسبات اجتماعی - سیاسی، چه ربطی دارد؟ اصول باید این باشد که از قانونی که بر آن توافق اجتماعی صورت گرفته است، پیروی شود، کسی اگر تخلف نشان می دهد، باید منتظر باز پرس از جانب یک ارگان موظف دولت باشد، در صورتی که در آن جامعه، سیستم "حقوقی" مسلط باشد. اینکه آیا یک جامعه در یک "دولت ملی" در مطابقت با یک تعریف، "ملت" واحد و یا "کثیرالملت" و یا یک جامعه "کثیرالایتنی" زندگی می کند، بطور روشن و هم باید برای همه اتباع قابل قبول باشد. آنچه را که "هویت ملی" می دانیم، باید مشخصه قابل فهم و روشن داشته باشد. "وحدت ملی" در گفتار افراد عملی نمی گردد. چنین یک وحدت باید با مشخصات آن، که در قانون تعریف شده است، باید از جانب یک "نظام سیاسی" تمثیل گردد.

در مقدمه یک "لکچر" "ایرنیست رینان" (Ernest Renan)، که در ۱۱ مارچ ۱۸۸۲م، در "سوربون" (Sorbonne)، توسط او، ارائه شده است و ترجمه متن بزبان آلمانی، منتشره در "دی سایت..."، بدسترس خوانندگان قرار گرفته است، چنین می خوانیم:

« من می خواهم با شما یکجا، یک مفکوره را، تحت ارزیابی قرار دهم، با وجود آنکه، این مفهوم به ظاهر، واضح جلوه می کند، اما، باعث غلط فهمی خطرناک، در مورد می گردد. جامعه انسانی، دارای اشکال متنوع می باشد. تجمع های بزرگ انسان ها، همانند چین، مصر، قدیمی ترین "بابیلون" (بابل)؛ شهری از نوع "آتنی ها" و "سپارتاها" (Spartas)؛ اتحادیه های کشورها از نوع امپراتوری "کارولنگی"، اشتراک های بدون پدر وطن، که با پیوند زنجیر مذاهب یکجا نگهداشته می شوند، مانند اسرائیلی ها، ملت هایی مانند فرانسه، انگلستان و اکثریت دولت های خود مختار اروپای مُدرن، "کنفیدراسیون هایی" از نوع سویس، امریکا، مناسبات خویشاوندی، که نژاد و یا بهتر از آن، زبان بین شاخه های مختلف جرمن ها، سلاوها، ایجاد می کند - همه این اشکال زندگی گرویی موجود بوده یا در هر حالت وجود داشته اند. لازم است آدم، آنها را نباید، با هم، عوضی بگیرد، وقتی اگر انسان خواهد که برایش بزرگترین فلاکت و بدبختی، بیار آید. در زمان انقلاب فرانسه، اعتقاد برین بوده است، که تأسیسات شهر های کوچک مستقل، بر ملت های بزرگ ما، با کمیت سی تا چهل میلیون انسان واگذار گردیده است. آدم نژاد را، با ملت عوضی می گیرد و به "ایتنی" یا بهتر از آن، به گروپ زبانی، یک تمامیت را بر طبق نمونه مردمان حقیقی موجود، می بخشند. بناء تلاش می ورزیم، تا در پاره این سوالات دشوار بیندیشیم، که در موارد آن، کمترین عدم وضاحت، در قسمت معنی و مفهوم کلمات وجود دارد، که در انجام به اشتباهات بزرگ منجر شده می تواند. آنچه را که هدف داریم، حساس و لطیف است. این امر قریب بیک تشریح جانور زنده و یا کالبد شکافی موجود زنده، مطابقت نشان می دهد؛ ما در ضمن با زنده ها چنین رفتار می کنیم، مانند اینکه با مرده ها، طبق معمول عمل می شود. ما با سردی و با بی طرفی مطلق بر موضوع به تقرب می پردازیم.

از زمان پایان امپراتوری روم، یا بهتر گفته شود، از تغییر مکان امپراتوری "کارل کبیر"، بعد چنین بمشاهده می رسد، که اروپای غربی، به ملت ها تقسیم یافته است، که از جمله یک تعداد در اعصار معین، تلاش تحمیل بالا دستی حاکمیت را، بر دیگران، بکار می برده اند، بدون اینکه دوامدار به آن دست یافته بتوانند. آنچه را که "کارل V"، "لودویگ چهارده" ("لویی ۱۴) (Ludwig XIV) و "ناپولیون I" (Napoleon I) نتوانسته اند، محتمل است که در آینده هم هیچ کسی، انجام داده نتواند. یک امپراتوری جدید رومی (Roemisches) یا یک امپراتوری جدید "کارولنگی" (Karolingisches) را ایجاد کردن، ناممکن شده است. تقسیم اروپا خیلی عمیق به پیش می رود، زمانی که تلاش برای برقراری حاکمیت وسیع، خیلی بسرعت یک ائتلاف بر یک پلان فرا خواسته شده است، که یک ملت جاه طلب، در سرحدات به عقب زده شده باشد. "دویچلند" (آلمان)، "روسیه"، هنوز هم در سده ها، وجود خواهد داشت، با وجود ماجرا جوئی ها، که برای خود اجازه داده اند، انفرا دیون تاریخی، مهره های قاطع شطرنج، که جای آنان اشغال نا شده مانده اند و شرایط و بزرگی تغییر نموده است، هیچگاه باهم ذوب و مخلوط نخواهد شد. این ملت های که چنین فهمیده شده اند، در تاریخ تا حدی پدیده های نو اند. زمانه های قدیم آنرا نمی شناسد: مصر، چین، "خالدیا" (Chaldaea) قدیم، به اندک ترین مقیاس ملت ها، نیوده اند. آنها ایل و تبار هایی بوده اند، که توسط یک پسر آفتاب و یا پسر آسمان رهبری می شده اند. هیچ یک تبعه و یا شهروند مصری و هم چنین شهروند چینائی وجود نداشته است. زمانه قدیم جمهوری ها، پادشاهی های شهری، کنفیدراسیون های جمهوری های محلی و امپراتوری ها را می شناخته اند: ملت را در مطابقت با مفهوم ما، نمی شناخته اند. "آتن"، "سپارتا"، "سایدون" مراکز "پاتریوتیزم" تعجب آور شناخته می شوند، لیکن با قلمروهای نسبتاً کوچک.

قبل از اینکه "گالین" (Gallien)، "هسپانیه"، "ایتالیه" از امپراتوری روم جذب شده است، تجمعات مردمان، اغلباً با هم متحد بوده اند، بدون اینکه تأسیسات مرکزی، "خاندان پادشاهی" هم داشته باشند. هم چنان امپراتوری "آسوری"، امپراتوری یا شاهی پارسی، امپراتوری "الکندر" (اسکندر)، هیچ یک پدروطن، یا میهن نبوده اند. هیچگاهی وطن پرست های (patrioten) "آسوری" وجود نداشته است...» ("ایرنیست رینان"). توجه نمایند که، "اروپای" امروز که بقول "رینان" در سال ۱۸۸۲م، که در فوق ذکرچنین "... اروپای غربی، به ملت ها تقسیم یافته است...". حال پس ختم "جنگ دوم جهانی" و بخصوص پس از ختم "جنگ سرد" تشکل "اتحادی" دیگری را ایجاد نموده اند. وقتی اگر بقول او، "امپراتوری روم" دوباره تشکیل شدنی نیست، پس ممکن در سرزمین افغان ها، هم چنان احتمال تأسیس "امپراتوری احمد شاه درانی"، دوباره، متصور نباشد.

دانشمندان، یکی از تعاریف "ملت" را بطور مختصر چنین بیان داشته اند: "... اغلباً تشکل اجتماعات بزرگ، انسان های مسکون، با منشاء مساوی، تاریخ، زبان، کلتور، که یک سیستم سیاسی دولتی را تشکیل می دهند، "ملت" نامیده اند...". دانشمندان برین عقیده اند، که، هیچ یک چنین مفهوم، بصورت عموم برسمیت شناخته شده واحد در باره "ملت" وجود ندارد و بر حسب ارزیابی های "ایریک هوبسباوم"، در حال حاضر هم چنان، بندرت می توان "ملتی" را یافت، که با این تعریف مطابقت کامل نشان دهد. از جانب دیگر، طوری که بارها، در مقالات این نویسنده از نتایج علمی دانشمندان علوم "اجتماعی" و تاریخ حکایت شده است، و تأکید گردیده است که نظرات در رابطه با مفهوم "ملت" و "ملت گرایی"، متفاوت بوده، علما و دانشمندان را به ارتباط منشاء تاریخی این پدیده، بدو گروه تقسیم کرده اند. گروه "اکثریت" و "گروه اقلیت". گروه "اکثریت" معتقد اند که مفهوم "ملت"، سابقه بیش از ۲۰۰ تا ۲۲۰ سال، در ادبیات "سیاسی" نشان نمی دهد، این مفهوم را نو می دانند. اکثراً عقیده بر آنست، هر آنچه نو بوجود می آید، در انجام می تواند، نابود هم گردد. وقتی از "هویت ملی" حرف می زنیم، باید این "هویت" را مشخص تعریف بتوانیم. "هویت ملی" بمفهوم "مدرن" کلمه، "مشصات معین فرد را در وابستگی، بیک "نظام سیاسی" تعریف می کند. ارزش های وسیع کلتوری و فرهنگی، با مشخصات آن، بر طبق نظریات "مدرنیست ها"، اصلاً عمر و سابقه طولانی تر می داشته باشد، قبل از اینکه اجتماع، "مهر" ملت را حمل نموده باشد. کلتور شامل ارزش ها و گنجینه هاست، که در همه وقت، ممکن انسان "آزاد"، پس از ایجاد آن، مطابق خواست و ضرورت خود، از آن کار گرفته، و یا کار گیرد، بدون اینکه جمعیت متشکل، که او در آن زندگی می کند، "هویت ملی" داشته بوده باشد. "پدیدار" شدن این مفهوم را پس از انقلاب "فرانسه"، نخست در "اروپای غربی" و "شمال امریکا" که در عرصه "مدرنیزم"، یعنی با ایجاد "صنعت" و تشکیل دولت های "بورژوازی" که بر دولت های آنان مهر "دولت های ملی" گذاشته اند، در تحت شرایط لغو نظام های "پادشاهی مطلقه"، و تأسیس "جمهوری ها" و "پادشاهی های مشروطه" در قسمت هایی از جهان ما، ممکن بوده است. گروه "دوم" که "اقلیت" یاد شده است، به این مفهوم، منشاء ابدی "ملت"، مدعی می شوند، که گویا از زمان خلقت و تا انجام، بر موجودیت آن، صدق می کند. دلایل کافی، نا درست بودن این تصور، از جانب دانشمندان ارائه شده است. "بندیکت اندرسن"، به "ملت"، به عنوان "اجتماع فرضی" و "تصوری، یا "معرفی شده" می نگرد. "ایرنیست گیلنر" در صف دانشمندان متخصص، موضوعات افکار و نظرات اجتماعی، "تیئوری مُدرنیزیشن" (نظرات تجدد) و "ملت گرایی"، دو موضوع مرکزی از جانب او در کارش شناخته شده، "تعدد کلتوری" دورنمای کار او را در مواد این مضمون، سه تمدن جداگانه: تمدن غربی، اسلامی و روسی تشکیل می داده است. او یکی از "تیئورسن" های پیشرو موضوع "ملت گرایی" (ناسیونالیزم)، شناخته شده است. او در آثار علمی خود، چنین تعاریف را بکار برده است.

در یک اثر منتشره، در سال ۱۹۸۳م، تحت عنوان "ملت ها و ملت گرایی"، برای "گیلنر"، "ملت گرایی" در قدم نخست یک پرنسپ سیاسی است، که واحد سیاسی و واحد ملی را با هم موافق نگه می دارد. "گیلنر" تأکید می ورزد، که ظاهراً چنین بنظر می رسد، که "ملت گرایی"، به عنوان یک ضرورت وابسته به جامعه شناسی، تنها در جهان "مُدرن" پدیدار شده باشد. در

زمانه های دور، در عصر تاریخی ("زراعت - سواد")، حکمروایان انگیزه اندک به تحمیل تجانس کلتوری در قلمرو و یا ساحة حاکمیت آنها داشته اند. (ویکیپدیا)

این نویسنده معتقد است، که جوامع بشری هر یک، برای تسهیل و بهبود زندگی آنها، ارزش های "کلتوری" را بوجود می آورند و بطور دلخواه و مطابق نیازمندی و توانائی، از آن استفاده می کنند و در نتیجه، بر "کیفیت" و "ماهیت" زندگی خود ها، می افزایند. وقتی از "هویت ملی" حرف زده می شود، باید دقت شود، که چه چیز، می تواند بطور دوامدار، در مشخص افراد جامعه، در نظر گرفته شده، مورد توجه می باشد و بطور خاص و تنهائی، همان اجتماع را معرفی شده در یک قلمرو، قرار یافته می شناسند. از اینکه هر ارزش کلتوری می تواند، توسط هر انسان، با صرفنظر ازینکه چه "خون" در رگ هایش جریان دارد، مورد استفاده قرار گیرد، بناءً می توان تمام ارزش های کلتوری را در یک سیستم "باز" فهمید. استفاده از آن توسط یک انسان "آزاد"، می تواند مقیاسی را برای کیفیت و ماهیت آن، داشته باشد. از جانب دیگر، چون سیستم های کلتوری می تواند، در یکدیگر "مدغم" هم گردد و یا سیستم اجتماعی "کثیرالکلتور" را، بسازد، بناءً با ادغام گنجینه های متنوع کلتوری، سبب غنای بیشتر، برای اجتماعات بشری می گردد. اما آنچه در حیات اجتماعی سیاسی از اهمیت برخوردار بوده می تواند، درک درست از آنست که باید، نقش اصلی "دولت" را که، برای ایجاد نظم اجتماعی و تأمین امنیت و عدالت اجتماعی و هم جلوگیری از جنایات است، خوب درک کرد، "دولت" را نمی توان بر پایه ارزش های "کلتوری" ایجاد کرد. طوری که در بالا ذکر شد، انسان از کلتور در جریان زندگی مستفید می شود و خود خلق کننده پدیده های جدید کلتوری هم شده می تواند. استفاده از کلتور نمی تواند، تابع امر باشد. بناءً "هویت ملی" هم، که ممکن یک نظام سیاسی، بر طبق شاخص های معین معمول برای هر فرد تبعه دولت تعیین کند، تا اتباع یک کشور، در خارج از کشور با مشخصات خاصی معرفی و شناسائی شده بتواند، که چنین یک "حق" مساوی" برای همه اتباع، درج قانون می گردد. با این چنین افاده ها، همچو "هویت ملی"، برای اتباع، از جانب دولت "حقوق و مکلفیت" مساوی برای همه اتباع تعیین می گردد. چنین مشخصات را نمی توان، بر اساس ارزش های کلتوری، بطور جبری برای اتباع درج قانون ساخت. وقتی اگر، بطور نمونه گفته می شود، که جانب دولت، چند زبان معین و مختلف را بر طبق قانون اساسی آن، "زبان رسمی" اعلان می کند، بمعنی آن نیست که "آموزش" هر دو زبان، برای همه اتباع یک امر حتمی باشد. برخلاف، دولت باید خواست اتباع را، بیکی ازین زبان ها، بطور رسمی بپذیرد. ازینکه بطور نمونه زبان های بیشتری در کشور موجود است، پس اگر تبعه کشور، به این زبان های رسمی، معادل زبان مادری اش، تسلط نداشته باشد، و اگر در کشور دولت "حقوق" حاکم باشد، باید ترجمه موضوع را، توسط ارگان مؤظف "دولت" در اختیار او قرار دهد. اما این هم قابل فهم است که برای "حاکمیت ها"، آرزو خواهد بود، تا همه اتباع بیک لسان و آنها بسطع عالی، تحریری، شنیدنی و به تکلم مسلط باشند. در هیچ نقطه جهان چنین دولت و چنین اجتماعی وجود ندارد، تا این "آرزو"، کاملاً برآورده شود. دولت ها می توانند، در تقرر افراد، در امور دولتی، شرایطی را وضع کنند، که چه کسی را بطور مثال در تابعیت کشور، تحت چه شرایط، می پذیرد. اما در یک جامعه "کثیرالایتنی" و "کثیراللسان"، مربوط خود افراد "آزاد" است، که در کجا و با چه سطح تفاهم، در محیط و اجتماعاتی که انسان ها، با زبان غیر از زبان مادری اش صحبت می کنند، زندگی آزاد خود را به پیش برد. هر گاه خود خواهان آن باشد، تا مطابق خواست و توان خود، با دسترسی با کدام مهارت خاص حرفوی و هنری و یا سهمگیری در سایر فعالیت های علمی و یا سیاسی هدف داشته باشد، باید خود درک آنرا هم داشته باشد، که با چه تلاش خواهد توانست، برای رسیدن به همچو هدف، راه یابد. در چه نوع شغل و مصروفیت شانس شمول خود را تخمین می تواند. تصور اینکه بطور مثال زبان برای ابد، بدون تغییر برای نسل های بعدی، پا برجا خواهد ماند؟، مورد سؤال است. تصور، برخی ها مبنی بر اینکه گویا، دید و ماهیت "هویت ملی"، موازی با مرحله "سازندگی"، پدیدار شده باشد، در صورتی که اگر، "سازندگی" را آغاز "کلتور" بدانند، یک اشتباه خواهد بود. زیرا بر طبق ارزیابی های تاریخی دانشمندان، مفهوم "ملت" و "هویت ملی" را در یک مرحله معین انکشاف کلتور "عالی" شناسائی نموده اند، نه از همان آغاز "کلتور". زیرا "کلتور" سابقه "دیرینه" تر دارد. بناءً اگر

نظرات دانشمندان "اکثریت" را بپذیریم، در حقیقت "هویت ملی" هم، می تواند، با مشخصات و مفاهیم سیاسی دوران "مُدرنیزم"، تعریف گردد، یعنی با تحولاتی که در قرن نوزده و بیست، در اروپا و شمال امریکا، راه یافته است، آنهم می توان در مطابقت با قانون اساسی، هر کشور تعریف کرد. چنین "هویت ها" را هم هر گاه به ارتباط ارزش های کلتوری، رسوم و عنعنات تعریف گردد، نمی تواند ثابت شناخته شود و با تصامیم سیاسی نمی تواند ارتباط داشته باشد. مهمتر از همه اینست، که آیا گروه های "ایتنی"، بر داشتن یک "دولت" موافق اند و یا نه؟ بدینترتیب هویت آن، طبق قانون معرفی خواهد شد. رسوم، عنعنات، تاریخ می تواند دیرینه تر از "هویت ملی" مُدرن باشد، اما مفاهیم چون "شهروند" و "هویت" انسان در مربوطیت یک "دولت"، که پس از "مُدرنیزم"، در توسعه مناسبات دولت ها رشد نموده است، مفهوم خاصی را، بخود گرفته است. "ایمانویل کانت" پس از دوره های "روشنگری"، حتی از وجود مفهوم "شهروند جهان" نیز نام می برد. او سومین بخش قاطعیت "صلح دائمی" را در آن می بیند که "حقوق شهروند جهان باید با شرایط عمومی مهمان نوازی محدود باشد." (ص، ۲۱)(تفصیل درینجا نمی گنجد.)

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



ملت چیست؟

[Yusufi\\_akbar\\_melat\\_stitt.pdf](#)